**برنامه نظامی انقلاب پرولتری**

ولاديمير ايليچ لنين

سپتامبر ١٩١٦

پیرایش و بازنویسی: رضا سپهر

مقاله "برنامه نظامی انقلاب پرولتری" (که لنین در نامه‌ای از آن به نام مقاله‌ای درباره خلع‌سلاح نام می‌برد) به آلمانی نوشته شده و قرار بود درنشریات چپ سوسیال‌دموکرات سویس، سوئد و نروژ چاپ شود. معهذا این اتفاق نیفتاد. لنین این مقاله را دوباره تحت نام "شعار خلع‌سلاح" برای چاپ روسی ویرایش کرد و در شماره دوم ***Sbornik Sotsial-Demokrata***در تاریخ دسامبر 1916 انتشار یافت.

مقاله اصلی که به زبان آلمانی نوشته شده،‌ درشماره نهم و دهم اکتبر 1917 تحت نام ***“Das Militärprogramm der******proletarischen Revolution”*** در ***Jugend-Internationale*‌**،[[1]](#footnote-1) ارگان سازمان بین‌المللی جوانان سوسیالیست انتشار یافت. مقاله با این مقدمه سردبیر منتشر شد: در دوران ما، زمانی که لنین یکی از شناخته‌شده‌ترین رهبران انقلاب روسیه است، خواندن مقاله زیرین این کهنه‌سرباز انقلاب که وی در آن بخش بزرگی از برنامه انقلاب را تدوین کرده، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.ما این مقاله را اندکی پیش از آن که وی زوریخ را در آوریل 1917 ترک کند، دریافت کردیم. روشن است که تیتر مقاله توسط سردبیر نشریه ***Jugend-International*** انتخاب شده است.

در میان سوسيال‌دموکرات‌هاى انقلابى هلند، اسکانديناوى و سوئيس، که بر ضد اکاذيب سوسيال شووينيست‌ها راجع به "دفاع از ميهن" در بحبوحه جنگ امپرياليستى فعلى مبارزه ميکنند، نغمه‌هايى در دفاع از لغو یکی از مواد برنامه حداقل قبلی سوسیال‎‌دموکرات‌ها مبنی بر درخواست "میلیشیای توده‌ای" و "تسلیح مردم"، و جانشین‌کردن آن با درخواست جدید "خلع‌سلاح"، شنیده می‌شود. روزنامه ‌***"Jugend***-***International***" (انترناسيونال جوانان) باب مباحثه در حول اين مسأله را گشوده و در شماره سوم خود، در سرمقاله‌اى به دفاع از مسئله خلع‌سلاح پرداخت. متأسفانه ما در جدیدترین تزهاى ر. گريم[[2]](#footnote-2) هم چنین اغماضی نسبت به ايده "خلع‌سلاح" را مشاهده مي‌کنیم. چنین مباحثه‌ای در مجله‌هاى [[3]](#footnote-3)"***Neues Leben***" (زندگى نوين) و "***Vorbote***" (مبشر) هم آغاز شده است.

اينک اجازه دهید که نظریات مدافعين خلع‌سلاح را از نزديک بررسى نماييم:

**I**

استدلال اساسى مبتنی بر آن است که خواست خلع‌سلاح واضح‌ترين، قطعى‌ترين و پيگيرترين مظهر مبارزه بر ضد هر گونه ميليتاريسم و هر گونه جنگ است.

ولى اشتباه اساسى طرفداران خلع‌سلاح هم در همين استدلال نهفته است. سوسياليست‌ها، چنان‌چه هنوز از سوسياليست بودن خود دست نکشيده باشند نمي‌توانند مخالف هر نوع جنگى باشند.

در وهله اول، سوسياليست‌ها هرگز مخالف جنگ‌هاى انقلابى نبوده و نمي‌توانند باشند. بورژوازى کشورهاى "بزرگ" امپرياليستى سراپا جنبه ارتجاعى بخود گرفته است و جنگى که اکنون اين بورژوازى به راه انداخته، از نظر ما جنگی ارتجاعى، برده‌دارانه، و جنايتکارانه به شمار می‌آید. ولى آيا جنگ‌های دیگر بر ضد همين بورژوازى، به عنوان مثال، جنگى که مردم تحت ستم و وابسته به اين بورژوازى به راه می‌اندازند، و یا جنگ‌های آزادی‌بخش ملت‌هاى مستعمره‌نشین نیز در همان مقوله جای می‌گیرد؛ ؟ ما در بند پنجم تزهاى "گروه انترناسيونال" چنين مي‌خوانيم: "در عصر اين امپرياليسم لجام‌گسيخته وقوع هيچ‌گونه جنگ ملى ديگر امکان‌پذير نيست" - اين نکته مسلما نادرست است.

تاريخ قرن بيستم، اين قرن "امپرياليسم لجام‌گسيخته" سرشار از جنگ‌هاى مستعمراتى‌ست. ولى آنچه را که ما اروپايى‌ها، این ستمگران امپرياليستى اکثريت ملت‌هاى جهان با شووينيسم ذاتى و پليد اروپايى خود "جنگ مستعمراتى" مي‌ناميم، اغلب همان جنگ‌هاى ملى، يا قيام‌هاى ملى اين ملل ستمکش است. اتفاقا يکى از مهم‌ترين خصوصيات امپرياليسم اين است که سير تکامل سرمايه‌دارى در عقب‌مانده‌ترين کشورها را تسريع نموده و به اين طريق بر وسعت و دامنه مبارزه بر ضد ستمگرى ملى مي‌افزايد و آن را حدت مي‌بخشد. اين يک واقعيت است. و از اينجا ناگزير اين نتيجه بدست مي‌آيد که امپرياليسم بايد در موارد عديده موجب پيدايش جنگ‌هاى ملى شود. يونيوس که در جزوه خود[[4]](#footnote-4) از "تزهاى" فوق دفاع مي‌کند، چنین مي‌گويد که در عصر امپرياليسم هر گونه جنگ ملى بر ضد يکى از دولت‌هاى معظم سرمايه‌دارى، منجر به دخالت دولت رقیب و معظم امپریالیستی ديگرى مي‌شود. بدين طريق هر جنگ ملى مبدل به یک جنگ امپرياليستى مي‌شود. اما این استدلال هم نادرست است. چنين فرضی غیرممکن نیست، اما هميشه اتفاق نمی‌افتد. بسيارى از جنگ‌هاى مستعمراتى سال‌هاى ١٩٠٠-١٩١٤ از چنین روندی پیروی نکردند؛ و اصولا خنده‌آور است، اگر بگوييم مثلا پس از جنگ فعلى، چنان‌چه در نتيجه آن کلیه کشورهاى درگیر جنگ از پاى در آيند، امکان این وجود ندارد که "هیچ‌گونه" جنگی، ملى، ترقي‌خواهانه و یا انقلابى، توسط مثلا چين در اتحاد با هندوستان، ايران، سيام و غيره بر ضد قدرت‌های بزرگ بوقوع بپيوندد.

نفى امکان وقوع هر گونه جنگ‌ ملى در شرايط امپرياليسم، از لحاظ تئورى غلط، از لحاظ تاريخى اشتباهی آشکار، و از لحاظ عملى، عینیت شووينيسم اروپايى ماست؛ از ما، که متعلق به ملت‌هايى هستيم که صدها ميليون انسان در اروپا، آفريقا، آسيا و دیگر جهان در چنبره ستم آنها گرفتار شده‌اند، دعوت می‌شود که به ملت‌هاى ستم‌کشیده بگوييم که "غیرممکن است" آنان جنگی بر ضد ملت‌هاى "ما" ‌به راه اندازند!

ثانيا جنگ‌هاى داخلى مانند همه جنگ‌های دیگر است. کسى که مبارزه طبقاتی را می‌پذیرد، نمي‌تواند جنگ‌هاى داخلى را، که در هر جامعه طبقاتى به مثابه ادامه، تکامل و تشديد طبيعى، و در موارد خاصی اجتناب‌ناپذير، مبارزه طبقاتى‌ست انکار کند. تمامی انقلاب‌هاى کبير جهان این اصل را تائید می‌کنند. نفى يا فراموش کردن جنگ‌هاى داخلى، به معنای درغلتیدن به منتها درجه‌ی اپورتونيسم و عدول از انقلاب سوسياليستى‌ست.

ثالثا پیروزی سوسياليسم در يک کشور، به معنای آن نیست که می‌توان همه جنگ‌ها را به اشاره دستی از میان برد. بر عکس، این امر وقوع آن را محتمل‌تر مي‌کند. تکامل سرمايه‌دارى در کشورهاى مختلف به گونه بي‌نهايت ناموزونى صورت مي‌گيرد، و در شرايط توليد کالايى انتظار دیگری هم نمی‌توان داشت. از اين‌جا يک نتيجه مسلم و قطعى حاصل می‌شود که سوسياليسم نمي‌تواند در آن واحد، در تمام کشورها، به پیروزی دست یابد. سوسياليسم ابتدا در يک يا چند کشور پيروز خواهد شد و بقيه کشورها تا مدت زمانى به اشکال بورژوازى و يا ماقبل بورژوازى خود ادامه خواهند داد. اين امر به ناچار، نه تنها موجب اصطکاک خواهد گرديد، بلکه بورژوازى ساير کشورها را ترغیب به دخالت مستقيم براى قلع‌و‌قمع پرولتارياى پيروزمند کشور سوسياليستى خواهد نمود. در چنين مواردى جنگ از سوی ما مشروع و عادلانه است. اين جنگ در راه سوسياليسم، در راه رهايى ملت‌هاى ديگر از قيد بورژوازى‌ست. انگلس که در نامه مورخه ١٢ سپتامبر سال ١٨٨٢ خود به کائوتسکى، وقوع "جنگ‌هاى تدافعى" سوسياليسم پيروز شده را صريحا ممکن مي‌شمارد، کاملا درست می‌گفت. منظور وی از این جملات صحه‌گذاشتن بر دفاع پرولتارياى پيروزمند در مقابل بورژوازى ساير کشورها بود.

جنگ تنها زمانى غير ممکن مي‌گردد که ما بورژوازى را نه تنها در يک کشور، بلکه در تمام کشورها سرنگون ساخته و بطور قطع بر آن غالب شده و از آن سلب مالکيت نموده باشیم. از نقطه نظر علمى سراپا غلط و کاملا ضد انقلابى‌ست اگر مهم‌ترین مسئله، يعنى سرکوب مقاومت بورژوازى را - که دشوارترين وظیفه، و در هنگام انتقال به سوسياليسم، بيش از همه مستلزم مبارزه است - ناديده انگاريم يا روى آن سايه بيفکنيم. راهبان "اجتماعى" و اپورتونيست‌ها هميشه آماده هستند که به خيال‌بافى درباره سوسياليسم مسالمت‌آميز آتيه بپردازند؛ اما اتفاقا تفاوت آنان با سوسيال‌دموکرات‌هاى انقلابى در همين است که نمي‌خواهند درباره مبارزه شديد طبقاتى و جنگ‌هاى طبقاتى به منظور تحقق اين آينده درخشان، تفکر و تعمق کنند.

ما نبايد اجازه دهیم کلمات اغفالمان کنند. به عنوان مثال، عبارت "دفاع از ميهن" براى بسیاری نفرت‌انگيز است، چرا که اپورتونيست‌هاى علنى و کائوتسکيست‌ها با استفاده از آن، دروغ‌پردازی‌های بورژوازى در جنگ غارتگرانه فعلى را استتار و پرده‌پوشى مي‌نمايند. اين يک واقعيت است. ولى از اين واقعيت چنين نتيجه نمي‌شود که ما بايد از تفکر درباره مفاهیم شعارهاى سياسى دست بکشيم. پذیرش شعار"دفاع از ميهن" در جنگ فعلى فقط و فقط به معنای آن است که بپذیریم این جنگ "عادلانه" يعنى مطابق با مصالح پرولتارياست، تکرار می‌کنم؛ فقط و فقط چنین معنایی دارد، چرا که امکان هجوم در هر جنگی وجود دارد. اما سفاهت محض خواهد بود هر آينه شعار"دفاع از ميهن "از سوی ملل ستمکش در جنگ آنها بر ضد دولت‌هاى بزرگ امپرياليستى يا از طرف پرولتارياى پيروزمند، در جنگ وى بر ضد گاليفه[[5]](#footnote-5)، ژنرال دولت سرمایه‌داری، انکار شود.

از نقطه نظر تئورى کاملا اشتباه خواهد بود اگر فراموش کنیم که هر جنگى تنها ادامه سياست به اشکالی ديگر است؛ جنگ امپرياليستى فعلى ادامه سياست‌های امپرياليستى دو گروه از قدرت‌هاى بزرگ جهانی‌ست، سياست‌هایی که معلول مجموعه مناسبات عصر امپرياليستى بوده و از آن نيرو مي‌گيرد. اما همین عصر، باید لزوماً سیاست‌های مبارزه علیه ستم ملی و مبارزه پرولتاریا علیه بورژوازی، امکان و اجتناب‌ناپذیری شورش‌ها و جنگ‌های ‌انقلابی ملی، جنگ‌ها و شورش‌های پرولتاریا علیه بورژوازی، و یا ترکیبی از هر دو نوع جنگ انقلابی را ایجاد و تقویت کند.

**II**

ملاحظه کلى زير هم باید به اين مطلب افزوده شود.

طبقه ستم‌کشى که براى آموختن طرز استعمال اسلحه و بدست آوردن آن نکوشد، فقط شايسته آن است که با وى همانند برده رفتار کنند. زيرا اگر ما به پاسيفيست‌هاى بورژوا و يا اپورتونيست مبدل نشده باشيم، نمي‌توانيم اين نکته را فراموش نماييم که در جامعه‌ای طبقاتى زندگى مي‌کنيم که خروج از آن به جز با توسل به مبارزه طبقاتى امکان ندارد و نمي‌تواند داشته باشد. در هر جامعه طبقاتى، اعم از اينکه بنايش بر بردگى يا سرواژ و يا، مانند امروز، بر کار مزدى باشد، طبقه ستمگر در همه حال مسلح است، و آن هم نه تنها با ارتش دائمى مدرن، بلکه با میلیشیای فعلی که - حتى در دموکراسى‌ترين جمهوري‌هاى بورژوازى مانند سويس – نماینده مسلح بورژوازى بر ضد پرولتاريا است. اين حقيقت آن‌قدر ساده و روشن است که تصور نمي‌رود به مکث بر روى آن نيازى باشد. همين کافى‌ست يادآور شويم که چگونه در کشورهاى سرمايه‌دارى از ارتش بر ضد اعتصاب‌کنندگان استفاده مي‌شود.

تسليح بورژوازى بر ضد پرولتاريا يکى از بزرگ‌ترين، اساسى‌ترين و مهم‌ترين واقعيات جامعه معاصر سرمايه‌دارى است. آن‌گاه در مقابل چنين واقعيتى عریان به سوسيال‌دموکرات‌هاى انقلابى پيشنهاد مي‌شود "خواست" "خلع‌سلاح" را مطرح نمايند! اين چیزی به جز عدول کامل از نقطه نظر مبارزه طبقاتى و دست کشيدن از هر انديشه انقلابى نیست. شعار ما بايد تسليح پرولتاريا با هدف پيروزى بر بورژوازى، سلب مالکيت از آن، و خلع‌سلاح آنان باشد. اين يگانه تاکتيک ممکن طبقه انقلابى‌ست، تاکتيکى که منطقا به دنبال تکامل عينى ميليتاريسم سرمايه‌دارى آمده و معلول اين تکامل است. پرولتاريا فقط پس از آنکه بورژوازى را خلع‌سلاح نمود، قادر خواهد بود که بدون پشت‌کردن به وظيفه تاريخى-جهانى خود، همه تسلیحات را روانه زباله‌دانی‌ها نماید؛ شکى نيست که پرولتاريا این کار را خواهد کرد ولى فقط در زمانی که این شرایط مهیا شده باشد و مطمئنا، نه پیش‌تر از آن.

اگر جنگ کنونى، در بين سوسياليست‌هاى مسيحى مرتجع و خرده‌بورژواهاى بهانه‌گیر، تنها دهشت و هراس، و فقط انزجار از هر نوع استفاده از اسلحه، خونريزى، مرگ و غيره ایجاد ميکند، ما در مقابل آن بايد بگوييم جامعه سرمايه‌دارى هميشه دهشت بى‌پايان بوده و هست. لذا اگر اين ارتجاعى‌ترين جنگ‌ها، پايان دهشت‌بارى براى اين جامعه تدارک مي‌بيند دليل بر آن نيست که نوميد شويم. طرح "درخواست" خلع‌سلاح - يا به عبارت صحيح‌تر آرزوى خلع‌سلاح - در موقعیتى که نيروهاى بورژوازى، خود در برابر چشم همه، موجبات يگانه جنگ مشروع و انقلابى، يعنى جنگ داخلى بر ضد بورژوازى امپرياليستى را فراهم مي‌آورند -به معناى واقعى خود، چيزى به جز اظهار يأس و نوميدى نیست.

ممکن است برخی این نظریه را "به دور از زندگی واقعی" بدانند ، اما یادآوری دو واقعه تاريخى بین‌المللی بطلان این ادعا را اثبات می‌کند: نقش تراست‌ها و استخدام زنان در صنعت، از یک سو، و کمون پاریس در سال 1871 و قیام دسامبر 1905 در روسیه، از سوی دیگر.

بورژوازى بسط‌ و توسعه تراست‌ها را، از طریق کشاندن کودکان و زنان به کارخانه‌ها، و تحمیل شکنجه و عذاب بر آنان، در به انحطاط کشیدن اخلاقی و محکومیت آنان به منتهاى فقر و درماندگی، وظیفه خود قرار داده است . ما خواهان چنين بسط و توسعه‌اى نيستيم و از آن "پشتيبانى" نکرده، بلکه بر عليه آن مبارزه مي‌کنيم. ولى چگونه مبارزه مي‌کنيم؟ ما مي‌دانيم تراست‌ها و کار زنان در کارخانه‌ها پديده‌هايى مترقى هستند. ما نمي‌خواهيم به گذشته، يعنى بسوى صنايع دستى و سرمايه‌دارى ماقبل انحصارى و به دورانى که زنان به کار خانگى می‌پرداختند، باز گرديم. ما خواهان گذر از تراست‌ها و غيره، و از آن نيز فراتر، گام‌برداری به سوى سوسياليسم هستیم!

اين استدلال، با تغييرات لازمه، در مورد نظامی‌سازی فعلى مردم نیز صادق است. امروز بورژوازى امپرياليست نه تنها جوانان، بلکه کليه مردم را نظامى مي‌کند. شايد فردا هم به نظامى‌کردن زنان دست بزند. ما بايد در اين باره بگوييم: چه بهتر! هر چه سريع‌تر به پيش! هر قدر اين عمل سريع‌تر باشد به همان نسبت هم قيام مسلحانه بر ضد سرمايه‌دارى نزديک‌تر مي‌شود. اگر سوسيال دموکرات‌ها نمونه کمون را فراموش نکرده باشند، چگونه مي‌توانند از نظامى‌کردن جوانان و غيره ترسی به خود راه دهند؟ اين يک "تئورى به دور از زندگی واقعی" نيست، اين آرزو نيست، بلکه واقعيت است. و اگر سوسیال‌دمکرات‌ها، علی‌رغم تمام واقعیت‌های اقتصادی و سیاسی، تردیدی به خود راه دهند که در دوران امپریالیسم و جنگ‌های امپریالیستی چنین حقایقی ناگزیر تکرار خواهند شد، واقعاً مایه تاسف خواهد بود.

يکى از بورژواهاى ناظر بر جريانات کمون در ماه مه سال ١٨٧١ در يکى از روزنامه‌هاى انگليسى چنين نوشته بود: "اگر ملت فرانسه فقط از زنان تشکيل مي‌شد چه ملت دهشتناکى از کار در مي‌آمد!". زنان و کودکان بزرگ‌تر از سيزده سال دوش‌به‌دوش مردان در کمون پاریس مي‌جنگيدند. در نبردهاى آتيه براى سرنگون‌کردن بورژوازى نيز جز اين نخواهد بود. زنان کارگر، هنگامى که بورژوازى تا دندان مسلح‌شده و کارگران بى‌سلاح یا اندک مسلح‌شده را آماج گلوله قرار می‌دهد، دست روى دست نگذاشته و نظاره‌گر خاموش نخواهد بود. آنان مانند سال ١٨٧١ دست به اسلحه می‌برند؛ و از درون ملت‌هاى مرعوب کنونی، يا به عبارت صحيح‌تر از جنبش کارگرى فعلى که اپورتونيست‌ها - بيش از دولت - سازمان آن را مختل ساخته‌اند، بدون شک، دير‌يا‌زود، ولى مطلقا بدون شک، اتحادی بين‌المللى از "ملت‌هاى دهشتناک" کارگران انقلابی بوجود خواهد آمد.

امروز نظامى‌سازی در تمام شئون زندگى اجتماعى رخنه کرده است. امروزه معنای امپرياليسم در مفهوم مبارزه بی‌امان قدرت‌های بزرگ براى تقسيم و تجديد تقسيم جهان خلاصه می‌شود، و به همين جهت آنان بايد ناگزير در کليه کشورها، خواه بي‌طرف و خواه کوچک، نظامى‌سازی را به طور روزافزونى تشديد نمايند. ولى زنان پرولتر در مقابل اين عمل چه گونه پاسخ خواهند داد؟ آيا فقط به هر جنگى و هر چيزى که به جنگ مربوط است لعنت خواهند فرستاد و فقط خلع‌سلاح را مطالبه خواهند کرد؟ زنان طبقه ستمکش که طبقه‌ای واقعا انقلابى‌ست، هرگز به چنين نقش ننگينى تن نخواهند داد. آنها به فرزندان خود خواهند گفت: "تو بزودى بزرگ مي‌شوى. به تو اسلحه خواهند داد. بگير و عمليات نظامى را به خوبى بياموز؛ اين علم براى پرولتاريا ضرورى‌ست. اما نه براى استفاده در جنگ‌هایی نظير جنگ کنونى، و نه طبق نصايحى که خائنين سوسياليسم مي‌کنند که آن را بر ضد برادران خود، يعنى کارگران ساير کشورها، بکار بَرى، بلکه بدان جهت که علیه بورژوازى کشور خود مبارزه کنى و به استثمار و فقر و جنگ، نه از طريق تمايلات انسان‌دوستانه، بل از طريق پيروزى بر بورژوازى و خلع سلاح آن، خاتمه دهى".

اگر از اجراى چنين تبليغات، و بويژه چنين تبليغاتى در مورد جنگ فعلى، امتناع می‌کنیم، در اين صورت بهتر است که به هیچ وجه کلماتى پُر آب‌و‌تاب درباره سوسيال‌دموکراسى انقلابى بين‌المللى، و انقلاب سوسياليستى، و جنگ بر ضد جنگ، بر زبان رانده نشود.

**III**

هواداران خلع‌سلاح با ماده "تسليح مردم" در برنامه مخالفند زيرا بنا به ادعاى آنها گويا خواست اخير با سهولت بيش‌ترى راه را براى گذشت نسبت به اپورتونيسم هموار مي‌کند. ما فوقا مهمترين نکات يعنى رابطه خلع‌سلاح با مبارزه طبقاتى و انقلاب اجتماعى را مورد بررسى قرار داديم. حال باید به رابطه ميان خلع‌سلاح و اپورتونيسم نگاهی بیاندازیم. يکى از مهم‌ترين دلايل غير‌قابل‌پذيرش بودن اين خواست، همانا اين است که خواست مزبور و توهمّات ناشى از آن به ناگزير موجب ضعف و ناتوانى مبارزه ما بر علیه اپورتونيسم مي‌شود.

شکى در آن نيست که بیان این که مبارزه با اپورتونیسم مهم‌ترين و فوری‌ترین مسأله روز است، انترناسيونال را دچار سردرگمی می‌کند. اگر مبارزه عليه امپرياليسم، به طور لاينفکى با مبارزه عليه اپورتونيسم توأم نباشد، جز عبارت‌پردازى پوچ يا فريب چيز ديگرى نخواهد بود. يکى از نقائص عمده سيمروالد و کينتال[[6]](#footnote-6) و يکى از دلايل اساسى ورشکستگى احتمالى نطفه‌هاى انترناسيونال سوم همانا اين است که مسأله مبارزه با اپورتونيسم، حتى به طور علنى نیز مطرح نشد، چه رسد به این که لزوم گسيختگى پيوند با اپورتونيسم، به معنای اعلام یک نیاز طرح شود. اپورتونيسم - موقتا - در درون جنبش کارگرى اروپا پيروز شده است. اپورتونيسم در بزرگترين کشورها دو سايه‌روشن عمده به خود گرفته است: يکى سوسيال - امپرياليسم بى پرده و بدبین، و به همين جهت کم‌تر خطرناک، که نمايندگان آن عبارتند از حضرات پلخانف‌، شيدمان، لژين‌، آلبرت‌توما‌س و سامبا، واندرولد، هايدمان، هندرسون و الخ؛ و ديگرى شکل پوشيده آن يعنى اپورتونيسم کائوتسکيستى: کائوتسکى - هاسه و "گروه سوسيال دموکرات کار" در آلمان[[7]](#footnote-7) لونگه، پرسمان، مايراس و سايرين در فرانسه؛ رمزى‌مک‌دونالد و ساير پيشوايان "حزب مستقل کارگری" انگلستان؛ مارتف، چخيدزه و سايرين در روسيه؛ تروس و ساير اصلاح‌طلبان به اصطلاح چپ در ايتاليا.

اپورتونيسم بى‌پرده، آشکارا و صريح مخالف هرگونه انقلاب، و طلیعه‌های هرگونه حرکت و یا انفجار انقلابی‌ست. آنان هم‌پیمانان مستقیم دولت‌ها هستند و بر اساس تفاوت‌هایی که در این ‌پیمان‌ها وجود دارد، پاداش‌هایی دریافت می‌کنند، از پذیرش مقام وزارت در کابينه گرفته، تا شرکت در کميته‌هاى صنايع جنگى (در روسيه)[[8]](#footnote-8). اپورتونيست‌هاى پوشيده، يعنى کائوتسکيست‌ها، براى جنبش کارگرى بس مضرّتر و خطرناک‌ترند، زيرا آنان دفاع خود را از اتحاد با دولت‌ها در زير نقاب جملات ظاهر‌فريب شبه "مارکسيستى" و شعارهای پاسيفيستى پنهان می‌کنند. باید بر عليه هر دو شکلِ این اپورتونيسمِ حاکم، در کليه عرصه‌هاى سياست پرولتاريايى: در پارلمان، اتحاديه‌هاى صنفى، در اعتصاب‌ها، در مسائل مربوط به نیروهای ارتشی و غيره مبارزه شود. خصوصيت عمده‌اى که اين دو شکل اپورتونيسم حاکم را از یک دیگر متمايز مي‌سازد اين است که مسأله مشخص رابطه جنگ فعلى با انقلاب و ساير مسائل عینی انقلاب مسکوت گذارده و پرده‌پوشى می‌شود و يا به کنايه و اشاره، و با توجه به سانسور پلیس، بیان می‌گردد. و اين عمل، علي‌رغم تذکرات بي‌شمارى‌ست که قبل از جنگ در مورد رابطه اين جنگ قريب‌الوقوع با انقلاب پرولتاريايى، چه به شکل غیررسمی و چه به طور رسمى در بیانیه بال داده شده بود[[9]](#footnote-9)، صورت می‌گیرد. اشکال عمده درخواست خلع‌سلاح در اين است که در آن کليه مسائل عینی انقلاب ناديده گرفته مي‌شود. و یا شايد هواداران خلع‌سلاح طرفدار نوع کاملا جديدی از انقلاب، يعنى انقلاب بدون سلاح هستند؟

بارى، ما به هيچ وجه مخالف مبارزه براى اصلاحات نيستيم. ما نمي‌خواهيم اين امکان اسف‌انگيز را ناديده بگيريم که اگر در بدترين شرايط، و علي‌رغم تمام تلاش‌های ما، از دل جنگ کنونى، انقلاب زاده نشود - بشريت باید در انتظار دومين جنگ جهانی امپرياليستى باشد. ما طرفدار برنامه رفرمى هستيم که درعین‌حال، بر عليه اپورتونيست‌ها نیز باشد. اپورتونيست‌ها بسیار خوشحال هم می‌شوند اگر که ما مبارزه در راه اصلاحات را تنها به آنان واگذار کنیم و خود با توسل به شعار گنگ و مبهم "خلع سلاح" از واقعیت نامطلوب جهان عینی به دنیای خیال بگریزیم.

آنچه ما در چنين برنامه‌اى خواهيم گفت تقريبا به قرار زیر است: "پذیرش شعار دفاع از ميهن مادری و تصديق آن در جنگ امپرياليستى سالهاى ١٩١٤-١٩١٦ چيزى به جز فاسد‌ساختن جنبش کارگرى با اکاذيب بورژوازى نیست". از نقطه‌نظر تئورى، طرح چنين پاسخ مشخصى به پرسش‌هاى مشخص، صحيح‌تر از خواست خلع‌سلاح و امتناع از "هر گونه" دفاع از ميهن بوده و براى پرولتاريا بس مفيدتر، و براى اپورتونيست‌ها تحمل‌ناپذيرتر است. و ما اين نکته را نیز اضافه خواهیم کرد که: "بورژوازى کليه کشورهاى بزرگ امپرياليستى، اعم از انگلستان، فرانسه، آلمان، اتريش، روسيه، ايتاليا، ژاپن و ايالات متحده آمريکا، آن چنان ارتجاعى شده‌اند و آن چنان در اندیشه احراز سلطه بر جهان هستند که هر گونه جنگى از طرف بورژوازى اين کشورها ناگزیر ماهیتی ارتجاعى خواهد داشت.

پرولتاریا نه تنها باید با همه این جنگ‌ها مخالفت کند، بلکه باید خواهان شکست دولت «خودی» و بهره‌برداری از این شکست در راستای خیزشی انقلابی باشد، و اگر این خیزش‌ها در جلوگیری از جنگ ناموفق بوده‌اند، از شکست خود برای شورش انقلابی بعدی استفاده نماید»

ما در مورد مسأله ميليشیا می‌گوئیم: ما با ميليشیای بورژوازى موافق نيستيم و تنها از ميليشیای پرولتاريايى حمایت می‌کنیم. بنابراين نباید حتی "یک پول سیاه و یا یک سربازساده" صرف نه تنها ارتش دائمى، بلکه ميليشیای بورژوازى در کشورهايى مانند ايالات متحده آمريکا يا سوئيس، نروژ و غيره شود؛ به ویژه هنگامی که مي‌بينيم که میلیشیا در آزادترين کشورهاى جمهورى (مانند سوئيس) نیز روز‌به‌روز، از جمله در سال‌های ١٩٠٧ و ١٩١١ بيش‌تر جنبه پروسى بخود گرفته، و مي‌بینیم که چگونه بیش از پیش و بی‌شرمانه از آن بر ضد اعتصاب‌کنندگان استفاده شده است. ما مي‌توانيم خواهان انتخاب افسران از سوی مردم باشیم، خواهان انحلال هر گونه دادگاه نظامى، خواهان برابری حقوق کارگران خارجى و بومى (اين ماده بويژه براى آن کشورهاى امپرياليستى نظير سوئيس، حائز اهميت است که به تعدادى روزافزون و با بي‌شرمى هر چه بيش‌تر کارگران خارجى را استثمار و آن‌ها را از کليه حقوق محروم مي‌نمايند).

علاوه بر این، ما می‌توانیم حق تشکیل انجمن‌های داوطلبانه آموزش نظامی، به عنوان مثال، توسط صد نفر از شهروندان یک کشور خاص را مطالبه کنیم، و درخواست نمائیم که مربیان رایگانی که حقوق آنان توسط دولت و غیره پرداخت می‌شود در اختیار آنان قرار داده شود. تنها در صورت وجود چنين شرايطى پرولتاريا مي‌تواند حقيقتا فن جنگ را براى خود و نه براى برده‌داران خود بياموزد؛ و بدون شک مصالح پرولتاريا چنين تعليماتى را ايجاب ميکند. انقلاب روس نشان داد هر پیروزی جنبش انقلابى، ولو موفقيت‌های جزئى – به عنوان مثال، تصرف يک شهر، يک کوى صنعتى و يا پیروزی بر رسته‌ای از ارتش - ناگزير پرولتارياى فاتح را وادار خواهد کرد. چنين برنامه‌اى را به مرحله اجرا بگذارد.

و در آخر، بديهى‌ست که نمي‌توان تنها با حرف و برنامه عليه اپورتونيسم مبارزه کرد، بلکه بايد در عمل نیز این مبارزه صورت بگیرد. بزرگ‌ترين و مهلک‌ترین خطای انترناسيونال ورشکسته دوم اين بود که سخنانش با کردارش مطابقت نداشت و در آن عادت به سالوسى و عبارت‌پردازى‌هاى بي‌شرمانه شبه‌انقلابى نشو و نما يافت (روش فعلى کائوتسکى و همکارانش را نسبت به بیانیه بال در نظر بگيريد).

خلع‌سلاح به عنوان یک ایده اجتماعی، یعنی ایده‌ای که از یک محیط اجتماعی خاص سرچشمه می‌گیرد و می‌تواند بر آن تأثیر بگذارد، مانند اختراع ناگهانی یک ترقه نیست. این ایده اجتماعی زاييده شرايط "بی‌تلاطم" ویژه‌ای‌ست که استثنائا در برخى از کشورهاى کوچک وجود داشته است. اين کشورها برای دورانی بس طولانى از گزند جنگ‌هاى خونين جهانی برکنار بوده‌اند و اميدوارند که به همين منوال به زندگی خود ادامه دهند. براى حصول اطمينان به اين موضوع کافى‌ست نگاه اندکی به استدلال هواداران نروژى خلع‌سلاح بیاندازیم، آن‌ها مي‌گويند: "ما کشور کوچکى بيش نيستيم، ارتش ما کوچک است و در مقابل قدرت‌هاى بزرگ کارى از دستمان ساخته نيست" (و در نتیجه قادر به هیچ‎گونه عکس‌العمل در مقابل جلب اجبارى به‌اتحاد امپرياليستى هریک از این گروه‌های رقیب کشورهاى بزرگ نیستیم)... "ما مي‌خواهيم در گوشه دور‌افتاده خود آسوده زيسته و به سياست کناره‌جويى خود را ادامه دهيم و به اين جهت طلب ميکنيم خلع‌سلاح عملى گردد و دادگاه‌هاى حکميت تشکيل شود و بي‌طرفى دائمى ما محفوظ بماند و غيره" (بلاشک، "دائمى" نظير بي‌طرفى بلژيک؟).

کوشش‌های مذبوحانه کشورهاى کوچک براى برکنار ماندن، تمايل خرده بورژوايى براى حتى‌الامکان دور بودن از نبردهاى عظيم تاريخ جهانى، استفاده از وضعيت نسبتا انحصارى خود براى باقي‌ماندن در يک وضعيت مطلقا بی‌عملی - اين است آن شرايط عينى اجتماعى که مي‌تواند تا حدود معيّنى موفقيت ايده خلع‌سلاح و اشاعه آن را در برخى از کشورهاى کوچک تأمين کند. بديهى است اين تمايل يک تمايل ارتجاعى و تماما مبتنى بر اوهام است زيرا امپرياليسم به هر نحوى که شده، کشورهاى کوچک را به گرداب اقتصاد و سياست جهانى خواهد کشاند.

به عنوان مثال، شرايط عينى امپرياليستى سويس موجب پيدايش دو خط مشى در جنبش کارگرى اين کشور شده است:

اپورتونيست‌ها، که با بورژوازى متحد شده‌اند ميکوشند از سوئيس يک فدراسيون انحصاری جمهورى دموکراتيک تشکيل بدهند تا به اين طريق از توريست‌هاى بورژوا امپرياليست تحصيل سود نمايند و از اين موقعيت انحصارى "آرام و بى سر‌و‌صدا" حتى‌المقدور با مزاياى بيش‌تر و آرامش افزون‌ترى استفاده کنند.

و سوسيال‌دموکرات‌هاى واقعى سوئيس که مي‌کوشند از آزادى نسبى سويس و موقعيت "بين‌المللى" آن براى کمک به پيروزى اتحاد به‌هم فشرده عناصر انقلابى احزاب کارگرى اروپا استفاده کنند. باید شکر کرد که سويس زبان ویژه خود را ندارد و ساکنان آن به سه زبان بین‌المللی، آن‌ هم زبان‌هاى کشورهاى همسايه و متخاصم خود صحبت مي‌کنند.

اگر ٢٠ هزار عضو حزب سويس، هر يک ٢ سانتيم در هفته بعنوان "ماليات فوق‌العاده جنگى" مي‌پرداختند، ما ساليانه مبلغ ٢٠ هزار فرانک دريافت مي‌کردیم، و اين مبلغ بيش‌از حدِ کافى بود که بتوانیم، علی‌رغم وجود ممانعت‌های ستاد ارتش، تمام شواهد واقعی در مورد شورش‌هایی که هم اکنون در بين کارگران آغاز شده، مناسبات برادرانه آنان در سنگرها، و امید به آن‌که روزی از این سلاح برعلیه بورژوازى امپرياليستى کشورهاى "خودى" استفاده خواهد شد و دیگر حقایق را، به سه زبان مکتوب کرده و در بين کارگران و سربازان کشورهاى محارب پخش کنیم.

اين پیشنهاد جدیدی نیست. اين دقیقا همان عملی‌ست که بهترين روزنامه‌ها مانند La Sentinelle Volksrecht، و Berner Tagwacht [[10]](#footnote-10) انجام مي‌دهند، ولى متأسفانه به ميزان غيرکافى. تنها از طریق چنين فعاليتى‌ست که تصمیم درخشان کنگره حزبى آرائو[[11]](#footnote-11) مي‌تواند به چيزى فراتر از يک تصمیم صرفا درخشان تبديل شود.

مسأله‌اى که اکنون مورد توجه ماست اين است که آيا خواست خلع‌سلاح با خط مشى انقلابى موجود در بين سوسيال‌دموکرات‌هاى سويس مطابقت دارد؟ آشکار است که این گونه نیست. "خلع‌سلاح" از نظر عينی برنامه‌ای کاملا ملى، ویژه کشورهای کوچک می‌باشد. مسلما با اطمینان خاطر می‌توان گفت که "خلع‌سلاح" برنامه‌ی فراگیر و جهانی سوسيال‌دموکراسى انقلابى بين‌المللى نيست.

**نشر ميليتانت**

contact@militaant.com

<http://militaant.com>

1. ***Jugend-International*** (جوانان بین‌الملل) ارگان لیگ بین‌الملل سازمان‌های جوانان سوسیالیست، این تشکیلات در ارتباط با جناح چپ سیمروالد بود که از تاریخ سپتامبر 1915 تا ماه می 1918 در زوریخ انتشار می‌یافت. [↑](#footnote-ref-1)
2. اشاره به نظرات رابرت گریم در باب مسئله جنگ که در شماره‌های 162 و 164  Grütlianer در جولای 1916 انتشار یافت [↑](#footnote-ref-2)
3. مجله ماهانه‌ای که از طرف حزب سوسیال‌دموکرات سویس در فاصله ژانویه 1915 تا دسامبر 1917 در برن انتشار می‌یافت. این مجله نظرات جناح راست سیمروالد را منعکس می‌کرد و در رابطه با جنگ مواضع سوسیالیست‌های میهن‌پرست را اتخاذ کرده بود. [↑](#footnote-ref-3)
4. جزوه‌ای که تحت نام مستعار یونیوس (در زبان لاتین به معنای کوچک، جوان) امضا شده و به مسئله جنگ پرداخته بود یونیوس نام مستعار روزا لوکزامبورگ بود [↑](#footnote-ref-4)
5. نام یک ژنرال فرانسوى. [↑](#footnote-ref-5)
6. لنین به کنفرانس‌هاى بين‌الملل سوسياليستى اشاره داردکه در سيمروالد و کينتال (در سوئيس) انعقاد يافت.

نخستين کنفرانس سیمروالد با حضور 38 هیئت نمایندگی از 11 کشور اروپایی، از ٥ تا ٨ سپتامبر سال ١٩١٥ در زيمروالد تشکيل گرديد. لنین در این کنفرانس کمیته مرکزی R.S.D.L.P را رهبری می‌کرد. کنفرانس بر انتشار بیانیه‌ای خطاب به کارگران اروپا به توافق رسید، که در آن به اصرار لنین و سوسیال‌دموکرات‌های چپ موادی با محتوای مارکسیسم انقلابی گنجانده شده بود. دو هیئت نمایندگی آلمان و فرانسه بیانیه مشترکی انتشار دادند که در آن همدردی خود با قربانیان جنگ و رزمندگانی که به دلیل فعالیت‌های سیاسی تحت تعقیب قرا گرفته بودند، اعلام داشتند. این کنفرانس همچنین کمیته سوسیالیسم بین‌الملل را انتخاب نمود.

گروه چپ سیمروالد در این کنفرانس شکل گرفت. این گروه شامل کمیته مرکزی R.S.D.L.P به رهبری لنین، کمیته منطقه‌ای حزب سوسیال‌دموکرات پادشاهی لهستان و لیتوانیا، کمیته مرکزی حزب سوسیال‌دموکرات لتیش، چپ سوئد (کارل زت‌هوگلاند)، چپ نروژ ( تور نرمان)، چپ سویس (فریتز پلاتن، و گروه سوسیال انترناسیونالیست‌های آلمان (ژولیوس بورچارد) بود. گروه چپ سیمروالد مبارزه فعالانه‌ای را بر علیه سانتریست‌ها که اکثریت کنفرانس را در اختیار داشتند، آغاز نمود. ولی در میان چپ تنها بلشویک‌ها بودند که سیاست سرسختانه و استواری داشتند.

اين کنفرانس بين انترناسيوناليستهاى انقلابى به رهبرى لنين و اکثريت طرفداران کائوتسکى مبارزه در گرفت. لنين از انترناسيوناليست‌هاى چپ، گروه زيمروالد را تشکيل داد که در آن فقط حزب بلشويکها بود که از يگانه خط مشى صحيح و پيگير انترناسيوناليستى بر ضد جنگ پيروى ميکرد.

کنفرانس بيانيه‌اى تصويب کرد که در آن جنگ جهانى جنگ امپرياليستى شناخته شده بود؛ کنفرانس روش "سوسياليست‌ها" را که بر له اعتبارات جنگى رأى داده و در حکومت بورژوازى شرکت کرده بودند مورد تقبيح قرار داد و کارگران اروپا را به مبارزه بر ضد جنگ و در راه صلح بدون الحاق‌طلبى و غرامت دعوت کرد.

کنفرانس قطعنامه‌اى هم درباره همبستگى با آسيب‌ديدگان از جنگ تصويب نمود و کميسيون سوسياليستى بين‌المللى (I.S.K) را انتخاب کرد.

دومين کنفرانس بين‌المللى سوسياليستى از ٢٤ تا ٣٠ آوريل سال ١٩١٦ در کينتال بر پا بود در اين کنفرانس جناح چپ سيمروالد متحدتر و قوي‌تر ظاهر شد. لنين موفق شد قطعنامه‌اى را به تصويب رسانَد که در آن سوسيال‌پاسيفيسم و فعاليت اپورتونيستى دفتر بين‌الملل سوسياليستى مورد انتقاد قرار گرفته بود. بيانيه و قطعنامه‌هايى که در کينتال به تصويب رسيد، در رشد جنبش بين‌المللى بر ضد جنگ، گامى به پيش بود.

کنفرانس‌هاى زيمروالد و کينتال به مجزا شدن عناصر انترناسيوناليست و متحد شدن آنان کمک کردند ولى اين کنفرانس‌ها داراى یک خط‌مشى انترناسيوناليستی پيگير نبودند و تزهاى اساسى سياست بلشويک‌ها يعنى تبديل جنگ امپرياليستى به جنگ داخلى، و کوشش براى شکست دول امپرياليستى خودى و تشکيل انترناسيونال سوم را نپذيرفتند. [↑](#footnote-ref-6)
7. "گروه سوسيال دموکرات کار Arbeitsgemeinschft " (اتحاد کار) سازمان مرکزيون آلمان که در مارس ١٩١٦ توسط نمايندگان رايشتاک که از فراکسيون سوسيال دموکرات در رايشتاک جدا شده بودند، تشکيل گرديد. اين گروه هسته اصلى حزب مستقل سوسيال دموکرات مرکزيون آلمان بود که در سال ١٩١٧ تشکيل شد. اين حزب سوسيال شووينيستهاى آشکار را تبرئه ميکرد و از حفظ وحدت با آنان دم ميزد. [↑](#footnote-ref-7)
8. اين کميته‌ها در سال ١٩١٥ از طرف بورژوازى بزرگ امپرياليستى در روسيه تشکيل گرديد. بورژوازى با هدف تحت نفوذ در‌آوردن کارگران و برانگيختن روحيه دفاع‌طلبى در آنان بفکر افتاد سازمانى از "گروه‌هاى کارگر" در جنب اين کميته‌ها تشکيل دهد. منافع بورژوازى ايجاب ميکرد نمايندگان کارگران را جلب اين گروه‌ها نمايد تا در بين کارگران براى بالابردن بازده کار در کارخانه‌هاى نظامى به تبليغ بپردازند. منشويکها در اين فعاليت باصطلاح ميهن‌پرستانه که بورژوازى بدان دست زده بود، شرکت جدى داشتند. بلشويکها فعاليت اين کميته‌ها را تحريم نمودند و با پشتيبانى اکثريت کارگران با موفقيت اين تحريم را عملى نمودند. [↑](#footnote-ref-8)
9. منظور کنگره حزب سوسيال‌دموکرات سوئيس است که در ٢٠-٢١ نوامبر سال ١٩١٥ در آرائو بر‌پا گرديد. مهم‌ترين مطلب دستور روز کنگره مسأله مربوط به روش سوسيال‌دموکراسى سوئيس در مورد اتحاد انترناسيوناليست‌هاى سيمروالد بود. مبارزه‌ای پيرامون اين مسأله بين سه جريان در حزب سوسيال‌دموکرات سوئيس در گرفت: ١) ضد سيمروالديست‌ها (هريليخ و پفلوهر و ديگران)، ٢) طرفداران جناح راست سيمروالد (گريم و ديگران) و ٣) طرفداران جناح چپ سيمروالد (پلاتتن و ديگران).

ر. گريم قطعنامه‌اى به کنگره ارائه داد که در آن به حزب سوسيال‌دموکرات سويس پيشنهاد مي‌شد به اتحاد سيمروالد بپيوندد و صحت خط مشى سياسى سيمروالديست‌هاى راست را تصديق کند. سوسيال‌دموکرات‌هاى چپ سويس اصلاحیه‌ای بر قطعنامه گريم وارد کردند. در اين اصلاحيه پيشنهاد شده بود که لزوم بسط مبارزه انقلابى توده‌اى بر ضد جنگ تصديق گردد و نيز گفته مي‌شد که تنها انقلاب پيروزمند پرولتاريا قادر به پایان‌بخشیدن به جنگ امپرياليستى است.

کنگره با اکثريت آراء اصلاحيه سوسيال‌دموکرات‌هاى چپ را قبول کرد. [↑](#footnote-ref-9)
10. . La Sentinelle ارگان سازمان سوسیال‌دموکرات سویس منطقه نوی‌شاتل که از تاریخ 1890 تا 1906 در لو شو دوفوند انتشار می‌یافت و مجددا در سال 1910 آغاز به انتشار کرد. این روزنامه در جریان جنگ اوا جهانی موضعی انترناسیونالیستی اتخاذ نمود.

Volksrecht (حق توده‌ها) روزنامه یومیه، ارگان حزب سوسیال‌دموکرات سویس که در سال 1898 در زوریخ پایه‌گذاری شد. گروه چپ سیمروالد در دوران جنگ مقاله‌های خود را در این روزنامه منتشر می‌کرد.

Berner Tagwacht (گاردین برن) یک روزنامه سوسیال‌‍دموکرات که در سال 1893 در برن آغاز به کار کرد. این روزنامه مقالات کارل لیبکنخت، فرانتس مرینگ و دیگر سوسیال‌دموکرات‌ها را در روزهای اولیه جنگ جهانی اول منتشر می‌کرد، اما در سال 1917 به دفاع آشکار از سوسیال‌شوینیست ها پرداخت. [↑](#footnote-ref-10)
11. کنگره آرائو حزب سوسیال‌دموکرات سویس در تاریخ 20-21 نوامبر 1915 تشکیل شد. موضوع اصلی این کنگره تعیین مواضع حزب نسبت به گروه‌های بین‌المللی سیمروالد بود. در این کنگره مبارزه بین سه جریان زیر آغاز شد: 1- ضد سیمروالدی‌ها؛ 2- طرفداران جناح راست سیمروالد؛ و 3- طرفداران جناح چپ سیمروالد. رابرت گریم قطع‌نامه‌ای به کنگره ارائه نمود که در آن حزب را به وابستگی به گروه سیمروالد و حمایت از برنامه سیاسی سیمروالد راست تشویق کرد. نیروهای چپ در اصلاحیه‌ای که توسط شاخه لوزان ارائه شد، خواستار مبارزه انقلابی توده‌ای علیه جنگ شدند و اعلام کردند که فقط یک انقلاب پرولتری پیروز می‌تواند به جنگ امپریالیستی پایان دهد. این اصلاحیه تحت فشار گریم پس گرفته شد، اما مجدداً توسط M. M. Kharitonov، بلشویکی با حق رای که این حق توسط یکی از شاخه های حزب به او تفویض شده بود، پیشنهاد شد. گریم و حامیانش به دلیل ملاحظات تاکتیکی، موظف به تصویب این اصلاحیه شدند و این اصلاحیه با 258 رای موافق و 141 رای مخالف به تصویب رسید. [↑](#footnote-ref-11)